

متن پرسش

سلام استاد بزرگ: این غننامه‌ای است که نمی‌دانم چقدر حدیث نفس است و چقدر ریشه در حقیقت دارد لذا بر شما عرضه می‌کنم و نظر حضرتعالی را می‌خواهم. ببخشید که طولانی است، حجم آن را به نصف رساندم. درکی که از کلیت فضای اطراف خود دارم این است که آدم‌ها به لحاظ سطح فرهنگ و حداقل‌های زندگی اجتماعی، بعضاً در سطح خیلی پایینی هستند. گاهی بی‌دلیل و گاهی نیز با دلایلی همچون خودبینی، حسادت، کینه یا ... دیگران را با زبانشان یا از طرق دیگر مورد آزار قرار می‌دهند یا ایجاد مزاحمت یا دخالت یا می‌کنند. و همچون مار گزنده‌ای که از آنها می‌گریزی ولی اگر دستشان بهت برسد از نیششان در امان نیستی. اینکه مزاحمت‌ها و آزارهای خلق، همه در هستی جایگاه دارد و برای پاک شدن ما از رذایل و ظهور حلم است و همانطور که معصوم می‌فرمایند «ما رضای حق را در جفای خلق قرار دادیم»، یک موضوع است که از بحث حقیر خارج است. ولی اینکه چه می‌شود که آدم‌ها اینگونه می‌شوند و حتی گاهی بدون هیچ دلیلی خلق آزاری می‌کنند، موضوع دیگری است که برایم محل سوال و تأمل است. (تکمله: منظورم افرادی هستند که چنین رویه‌ای دارند و گرنه هیچ کس معصوم نیست). و اینکه چه اتفاقی می‌افتد که گاهی شخصیت خود را با خلق آزاری زیر سوال می‌برند و چه شده که از چنین درکی بازماندند که اگر رذیله‌ای دارند حداقل آن را بروز ندهند و در ظاهر آداب معاشرت و انسانیت را برای خاطر خودشان حداقل، حفظ کنند؟؟ اینکه پیامبر فرمودند مؤمن کسی است که دیگران از دست و زبان او در امان باشند، شاید بیشتر چنین تحلیلی بهم می‌داد که افراد مؤمن اینچنین نیستند (یعنی حرمت دیگران را حفظ می‌کنند) ولی مدتی است که مشاهدات تجربی ام غیر از این را می‌گوید. و ظاهراً بیشتر به فرهنگ تربیتی و خانوادگی آدم‌ها برمی‌گردد تا به ایمانشان. متأسفانه بعضاً افرادی با سطح معرفتی خیلی قوی حرف‌هایی می‌زنند و برخوردهایی می‌کنند که می‌مانی به درک و شعور خودت از احترام به دیگران و از دین، شک کنی یا به «نوع» معارفی که خروجی‌اش پس از ده‌ها سال احترام به دیگران و عدم خلق آزاری نیست؟ نظرتون چیه؟ و آیا برای رساندن کتب معرفتی به افرادی که به خاطر فرهنگ و شخصیتشان خلق آزاری می‌کنند هم باید دغدغه داشت؟ آن وقت خروجی و ثمره‌ی این معارف دینی اجمالاً غیر از حالات خوش معنوی برایشان چیست؟ وقتی به تجربه می‌بینیم چیزی به ایمان افراد به آن معنایی که معصوم فرمودند اضافه نمی‌شود و دیگران را از دست و زبان آنها ایمن نمی‌کند؟ یا باید به فکر چگونگی تغییر این رویه (رویه‌ی خلق آزاری) بود؟ (منظورم این نیست که در دل معارف چنین خاصیتی نیست و حرفم ناظر به خروجی عملی معارف است) اینها در حد سوال است و ابدا حرف نهایی برای این مسائل ندارم. آیا درکی که

حقیر از انسانیت و ایمان دارم غلط است؟ نظر و تحلیل شما از این پدیده چیه؟ به نظرتان ضرورتی دارد به عنوان انسان مسلمان، الگوی احترام به دیگران و ادب در جهان باشیم با معنایی که شامل آنچه ذکر شد، باشد؟ از اساتیدی که در جلسات دانشگاه خیلی انسانی و حق مدارانه و بزرگووارانه تعامل می‌کردند نهایت تشکر را دارم، و با نظر به نگاهی که آن بزرگواران به ما آموختند، این غمنامه را به پایان می‌رسانم و منتظر نظرات راهگشای شما می‌مانم. التماس دعا.

باسمه تعالی: سلام علیکم: جنابعالی به نکته‌ی بسیار مهمی اشاره کرده‌اید و این مشکلی است که بیش از آن که فردی باشد، ریشه‌ی تاریخی دارد و بدین لحاظ چون معارف الهی در جای خود قرار نمی‌گیرند، تأثیر لازم را نیز نخواهند داشت. زیرا «تفکر» در جامعه حاکم نیست و عموماً افراد در فضای خصومت‌های ژورنالیستی به سر می‌برند. به همین جهت از سال‌ها قبل بنده به این نتیجه رسیدم که اگر «تفکر» به جامعه برنگردد و انسانیت انسان‌ها مدّ نظر قرار نگیرد، ما از دیانت خود بهره‌ی کافی نمی‌بریم، به همان معنایی که قرآن در ابتدای سوره‌ی بقره می‌فرماید: «این کتاب برای متقین، کتاب هدایت است». یعنی آن‌هایی که بنا دارند از کدورت‌ها و تنگ‌نظری‌ها آزاد شوند. کانون‌های دینی ما به‌جای آن که انسانیت دیگر انسان‌ها را درک کنند؛ غیر خود را با نگاه غیر حق می‌بینند و این تا آن‌جایی ریشه دارد که ما در تاریخ گذشته، اهل سنت را غیر خود می‌دانستیم و همین روحیه، از آن به بعد به نحوه دیگری وارد جامعه‌ی خودی یعنی شیعه شد، و هنوز با این‌که بنا است در بلوغ آزاد شدن از غیر خودی دیدن اهل تسنن رسیده باشیم، روحیه‌ی تحقیر دیگران در ما باقی مانده است. می‌فرمایید: «آیا درکی که از ایمان و انسانیت دارید، غلط است یا صحیح؟» کاملاً صحیح است. متأسفانه ما عادت کرده‌ایم رقیب‌سازی کنیم و لذا در تذکرات اخلاقی هم به‌جای آن که خود را متهم کنیم، رقیب ذهنی خود را متهم می‌کنیم که چرا رعایت اخلاقیات را نمی‌کند! و این‌جا است که حتی درس اخلاق، نتیجه‌ی ضد خود را می‌دهد. در کتاب «امام خمینی» رضوان‌الله تعالی علیه «و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه» صفحه ۳۵۱ عرض شده است: «ما هنوز گمان می‌کنیم با تحقق انقلاب اسلامی امری ساده به وقوع پیوسته که می‌توانیم در جزیره‌ای به نام ایران با آن به سر ببریم و به همین جهت نیازی نمی‌بینیم تا نسبت خود را با اطرافیانی که در یک گروه قرار داریم و با دیگر جریان‌ها باز تعریف کنیم. در این صورت باید بپذیریم ما با خیالات خود در این واقعه‌ی عظیم یعنی انقلاب اسلامی وارد شده‌ایم. و هرگز نباید برای خود امید پیروزی داشته باشیم زیرا نه خود را مجهز به سعه صدری کرده‌ایم که در آینده سخت به آن نیازمندیم و نه تلاش می‌کنیم جامعه را از دو قطبی بودن بین جناح‌هایی که به اهداف انقلاب معتقدند، خارج کنیم؛ همچنان اسیر جناح‌بندی‌های گذشته هستیم، زیرا معنای حضور در آینده‌ای را که در میان سایر ملت‌ها برای ما رقم خورده است متوجه نمی‌باشیم.» تا وسعت خود را و افراد جامعه را در این تاریخ وارد نکنیم، هنوز در تنگی فردانیت خود با افراد برخورد می‌کنیم. پیشنهاد بنده آن است

که سعی کنیم حیطه‌ی انسان‌ها تغییر کند. وقتی افراد خود را به وسعت حضور در تمدن اسلامی احساس کردند، معنای خود را آن‌چنان تغییر می‌دهند که دیگر نه تنها به کسی بدی نخواهند کرد، از بدی دیگران نیز خواهند گذشت. موفق باشید